

شعر خوب



اشعار عنصری باحد اعلائی که از حیث منانت و جزالت و دقت معانی و استحکام الفاظ و اصطلاح، داراست، معذالك چون در پیرامون تنعم و مداهنه و چاپلوسی ساخته شده اند، قابل ترجمه و نشر عمومی نیستند و هیچوقت عمومیت نیافته و نخواهند یافت. زیرا پیداست که احساسات و طبیعیات در سخنان او کم و نادراست، نعمت و آسایش و اشتغال برامش و کامجوییهای دائمی هیجان و حس و فریاد صمیمانه در او نگذاشته بوده است، يك غزل بر حرارت يك شكوه و ناله قلبی، يك حمله و انتقاد شجاعانه در تمام اشعار او نیست، و اشعاری هم که از او مفقود شده نیز محققاً از همین قبیل بوده اند خود عنصری در جایی میگوید:

غزل رودکی وار نیکو بود که غزلهای من رودکی وار نیست
 اگر چه پیچم بیاریک لفظاً بدین پرده اندر مرا بار نیست
 و در جای دیگر اعتراف بدائم الخمری و (الکولیک) بودن خود
 نموده میگوید:

مست چون گردهم معانی در دلم حاضر شود؛

وز دلم غائب شود آنکه که گردهم هوشیار!

در حالتیکه فردوسی از بی نانی شکوه میکند، اینست فرق شاعر، و بدیهی است وقتیکه علت تنعمات و تقرب عنصری هارا باعث محرومیت و بی اعتنائیهای امثال فردوسی را در يك محیط مستبد و تملق خواه با هم

بسنجیم، اخلاق طرفین بخوبی بر ما معلوم شده و چون اشعار انبهارا پهلوی هم میگذاریم، استنباط ما را کاملاً تصدیق خواهند نمود.

دو قصیده که فرخی سیستانی در موقع فقر و بساطت احوال و پاکی اخلاق خود برای امیر چغانیان ساخته و در حقیقت از اشعار اولیه او بشمار می آیند از هر حیث بهتر و چسبنده تر و معنی دار تر از سایر اشعار فرخی اند مخصوصاً قصیده اول که مطلعش اینست:

با کاروان حله برفتم ز سیستان

با حله تنیده زدل بافته ز جان

بهمان درجه که در احساسات و امید و بساطت حال بر قصیده رائیه دوم سبقت دارد بهمان درجه هم در استحکام و تأثیر و چسبندگی بردومی مقدم و ازا و بهتر است، فقط حس شدید عشقی و رقت قلبی که از قوه لطیف موسیقی دانی و خوانندگی و نوازندگی در فرخی مکمون بوده است، تغزلات او را جالب و بسی مؤثر نموده معذک تغزلات مؤثر فرخی را نمیتوان در عداد اشعار درجه اول و عمومی قرار داد. داده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حکیم سنائی غزنوی، در اول معظم مثلاً سایر شعرای درباری بدر بار سلطان ابراهیم رفت و آمد داشته و او را مدح میکرده، و در اواخر از این کار منصرف شده گوشه عزلت اختیار نموده و از محیط فاسد خود منزجر و بر محیط حملات سخت نموده، و همین اعراض او از محیط و تنعمات محیط و تنفر او از دربار باعث شد که پادشاه وقت سلطان بهرام شاه غزنوی او را اعزازها کرده و حتی حاضر شد که خواهر خود را بوی بزنی دهد و حکیم پذیرفته و در مقدمه کتاب (حدیقه) بدین معنی اشاره نموده میگوید:

بخدا گمرا کنم و گمرا خواهم

بسر تو گمرا (تاج) نستانم

من نه مرد زن و زرو جا هم

گمرا تو تاجی دهی ز احسانم

اشعار اولیه سنائی که در شمار اشعار درباری و بتغزل و غیره ابتدا شده و بمدیحه ختم میشود، اگر درست سنجیده شود، فوق العاده پست و سست و ناتندرست است و برعکس قصاید و مثنویاتی که در اعراض از محیط و آزادی عقیده و انتباهات عمومی میگوید، فوق العاده بلند و جزیل و قابل ترجمه بزبانها، و دارای احساسات و هیجانهای عمومی است.

همچنین اشعاریکه مسعود سعد سلمان در موقع لزادی و مناد مت سلاطین گفته چندان موقعیت بزرگ و نیز و مندی از نقطه نظر اخلاق ندارد و اگر خیلی بخواهیم از آنها تمجید کنیم میگوئیم مثل عنصری گفته، ولی قصاید و قطعاتی که در خرابی اوضاع مملکت، در تشویق بشهامت و مردانگی، در شکوه ار حبس و بیگناهی خود گفته است؛ بی اندازه مؤثر و بلند و دارای احساسات عالی و قابل ترجمه است

چه سنائی و چه مسعود، در اوقات آسایش و تقرب دربار مستغرق محیط فاسد و اسیر هوا و هوس و کامرانی باطمع و استکسباب بوده اند. و پس از بیرون آمدن از محیط بوسیله تنفر از دربار یا اهمیت زدگی و محبوسیت طولانی قرایحشان جنبش نموده، حواس و افکار شان جمع شده و هیجان هائی در آنها پدید بی آمده است که همان ها مایه خوبی و فوق محیط بودن اشعار آنها است

آزادی فکر و حریت ادبی که اساس ادبیات و روح اشعار را ایجاد مینماید. در دربارها و در اطراف ناز و نعمت و عیش و عشرت بزم سلاطین یا امرا، هیچوقت نبوده و نخواهد بود فقط این روح را در ویرانه ها، و در صحرا ها، در کنج اطاقهای نیمه مفروش و در زندانهای عمیق و مغاره ها توانید جست. حکیم عمر خیام؛ با آن معلومات و ذوق فطری با مختصر مثنوی که از رفیق صمیمی او خواجه نظام الملك

وزیر باورسید قانع شده و در نیشابور نشسته و فکر آزاد خود را تا کلوب های لندن و محافل ادبی پاریس اجاعت میدهد.

ناصر خسرو علوی در دامنه کوه یمنان منزوی شده و عقیده آزاد و جسورانه خود را در اطراف يك محيط متعصب و خون ریزی منتشر مینماید، و ابن یمن خراسانی از تقرب دربار استنکاف ورزیده و حقایق رابی پرده برای هموطنانش بیان میکنند اینها همه از نتیجه علو طبع و استغنائی نفس و حریت فکر و عقیده خود توانسته اند اشعار خوب بگویند و دنیا هم اشعار آنها را همه وقت قبول داشته و خواهد داشت

قسمت دوم - اشعار وصفی و تشبیهات است این قسمت در میان ادبیات عالم جزء اعظم و نمک ادبیات است، در ادبیات ایران نیز همه جا باین صنعت بر میخوریم ولی غالباً تشبیهاتی مطابق روح واقعی و نقاشی طبیعی کمتر دیده دیده میشود، چه بعلت تاثیر محیط تشبیهات و تعریفات و توصیفات ادبای آسیا غالباً دارای اغراقاتی است که طبیعت ساده و بی آرایش آنها را نمیپسندند در میان اشعار عرب تشبیهات ساده دلچسب بیشتر است تا در اشعار عجم، زیرا بساطت و سادگی عرب از شعرای عجم زیادتر بوده مخصوصاً اشعار عرب قبل از اسلام بواسطه عدم معاشرت آنها با متمدنین و حیات ساده بسیط بدوی فوق العاده دارای حسنات طبیعی بوده و همین بساطت حال و علو طبع شعرای جاهلیت است که اشعار آنها را غیر قابل تقلید و در حقیقت جزء اشعار خوب عمومی و قابل ترجمه قرار داده است. عرب قبل از اسلام، هر چیز را همانطور که هست وصف می کند و اگر هم چیزی را بچیزی تشبیه مینماید، بقدری ساده و نزدیک است که هر کس از آن لذت میبرد. مثل بعضی از اشعار امرء القیس که در قصیده لامیه خود میگوید:

ثری بعرا لام فی عرصا تها و قیعا نها کا زها حب فلفل

و در تعریف پیه شتر خود :

فضل العذاری یرتمین بلحمها

وشحمر کهد اب الدمقس المقتل

که در شعر اول پشکل های آهورا در سرزمین معشوقه بحب فلفل تشبیه نموده و در شعر دوم موقعی که شتر خود را برای دخترها گشته و دخترها پیه های شتر را از هم می ربودند و بطرف هم پرتاب میکردند، پیه های مزبور را بدسته های ابریشم فتیله فتیله شده تشبیه میکند.

ولی در آسیدابواسطه کثرت مناظر زیبا و فراوانی همه چیز و تراکم افکار باریک فاسفی و خیالات پیدچا پیدچ، اشعار بساطت خود را کم کرده مخصوصاً هر چه دوره ادبیات به انزدیک تر میشود، تشبیهات و تعریفات دور و درازتر و دقیقانه تر تر و غیر طبیعی تر. میشود مثلاً رودکی در تعریف زلف و دهان معشوق میگوید

زلف تورا جیم که کرد انکه او * خال تورا نقطه آت جیم کردا

آن دهن تنگ تو گوئی کسی * دانگکی ناز بدویم کردا

یک قرن بعد عبدالواسع جبلی میگوید:

اگر سخن سرودی بدان شکسته زبان ! * مراد است نگشتی که اودهن دارد!

اولی زلف را به جیم (ج) و دهان را بدانه انار دونیم تشبیه نموده و در زمینه یک تشبیه ناداچسب غیر طبیعی یعنی زلف به جیم و دهان بنار دانه دونیم - داد سخن و اغراق را داده، و دومی بعد از قرنی دیده است که چه میتواند بگوید که از او عقب نماند، آمده و در هویت دهان محبوبه شك آورده است! و شعرای قرون اخیر بد بختانه بکلی منکر دهن محبوبه شده اند و گفته اند:

« گفتم دهانت گفت چه خواهی از هیچ؟! »

سایر تشبیهات و تعریفات را نیز از همین يك نکته دقیقه میتوانید مقیاس بگیرید؛ اینست که در میان شعرای عجم چند نفر بیش در فن تشبیه و وصف قابل نامبر داری نیستند که یکی از آنها رودکی و دیگر فردوسی و منوچهری دامغانی است مخصوصاً فردوسی و منوچهری در فن تشبیه و وصف های طبیعی در عداد شعرای بزرگ عرب و ادبای بزرگ فرانسه محسوب میشوند، علت قدرت طبع و دلچسبی تشبیهات منوچهری نیز یکی دهاتی بودن او و دیگری تتبعات و استقصائات فراوان اوست در اشعار عرب خاصه در اشعار شعرای قبل از اسلام، چنانکه غالب مضامین اشعار او از شعرای قدیم عرب اتخاذ شده است. و بعلاوه از کرده مفاخرات و شکایاتش پیدا است که اخلاق متین و بسیط و تنیدی داشته و هیجان مخصوصی همواره در دماغ او حکم فرما بوده، و بواسطه انس او با ادبیات عرب فوق العاده طبعش حماسی و فخری و تاثراتش شدید و خشن بوده است خودش در مرقع حمله بر حریف میگوید:

من بسی دیوان شعر تازیانم دارم ز بر
 توندانی خواند (الاهبی بصحنک فاصبحین)
 من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو
 توندانی دال و زال و راء و زاء و سین و شین
 شعر ناگفتن به از شعری که باشد نا درست
 بچه نازادن به از شما هه افکندن جنین

منوچهری بعلل مزبوره در فن تشبیه و حسن وصف و تعریف سر آمد ادبای عجم و روز بروز بر شهرت و اعتلای مقام او در محیط ادبیات عالم

خواهد افزود و بزودی در عالم تمدن جائی برای خود در پهلوی فردوسی و
خیام و سعدی باز خواهد کرد

تشبیهات منوچهری بقدری معروف است که محتاج با ندراج نیست،
معذک برای نمونه چند شعر از بهترین قصاید او را مینگاریم:

سراز البرز برزد قرص خورشید * چو خون آلوده دزدی سرزمکن

بگردار چراغ نیم مرده * که هر ساعت فزون گرددش روغن

بر آمد بادی از اقصای بابل * هبوش خاره در و باره افکن

تو گفتی کز ستیغ کوه سیدی * فرود آرد همی احجار صد من

ز روی بادیه بر خاست گردی * که تبتی کرد همچون خز ادکن

چنان گز روی دریا با مدادان * بخار آب خیزد ماه بهمن

بر آمد زاغ رنگ و ماغ پیگر * یکی میغ از ستیغ کوه قارن

چنانچون صد هزاران خرمن تر * که عمداً در زنی آتش بخرمن

بجستی هر زمان زان میغ پرتقی ^{گاه علامت آسمانی که گواهی نماید} * که تاریک روشن

چنان که هنگری از کوره تنک ^{تال} * رخسار لبش برون کشد رخشنده آهن

و این قصیده از اول تا آخر وصف و تشبیه و تابلو سازی و نمایش است و تمام اشعار

منوچهری از همین قبیل است، و پس از منوچهری شاعری ندیده ام که در این

پایه کوتاه ترین شعرا و تواند رسید مگر مرحوم محمود خان ملك الشعرای

ناصرالدین شاه که در یکی دو قصیده مخصوصاً از منوچهری تقلید کرده و الحق داد

سخن داده و یک قطعه از قصیده او را برای نمونه مینگاریم:

زمی ساغر کن ایساقی لبالب * که آمد ماه قوس و رفت عقرب

خرامان کبک را دردا من کوه * به برف اندوده شد پای مخضب

در آوردند گفتمی نو عروسان * عقیقین پای در سیمینه جورب
 بتکرارندزاغان بریکسی حرف * چو زنگی بچکان در درس مکتب
 بتوفذ بر هوا برف از بر باد * چه در هم رفته خطهای مورب

و در قصیده دیگر :

چون در آمد بخواب چشم عس * اظلم اللیل وهو قد عسعس
 لب فرو بسته از سوال جواب * شب بگردار زنگی اخرس
 هر دم از بام این کبود حصار * سوی دیوی فرو فتاد قوس
 دست نساج گفتمی اندازد * تار زرین به نیلگون اطلس



فن تشبیه و وصف، دومین شاهکار ادبای قدیم بوده و بعد از اشعار روایی و نقلی اشعار وصفی و تعریفی گفته شده و بهمین علت هر چه در میان ادبای ایران و عرب بالا میرویم، به تشبیهات بهتر و تعریفات طبیعی تر و دلچسب تر بر میخوریم و هر چه پائین تر میآئیم کمتر اساتیدی در این فن میجوئیم در صورتیکه از محامدات اخلاقیه و روحیه شعر گذشته شاهکاری بالا تر از وصف خوب و تشبیه طبیعی نمیتوانیم پیدا کنیم، و این فن در اروپا بمنتهای درجه تلطیف و اکمال رسیده است - تا اوایل قرن نوزدهم تشبیهات فرانسه مثل تشبیهات قدمای عرب و عجم بوده - ویکتور هوگو در جائی جزایر مصب رود نیل را در حالتیکه از بالا تماشا میشده چون پوست یلنک گسترده وصف نموده و در جای دیگر دریای پر کف مواج را بکله گوسفندی که مشغول تکان دادن پشم های خود باشند تشبیه مینماید، ولی از اواسط قرن هیجدهم این قسم تشبیه غیر مطلوب، فقط وصف هر چیزی همانطور که هست - یعنی نشان دادن

خودان چیز بدون ذره مدا خله و تشبیه خارجی متداول و ادبای اروپ درین فن داد سخن داه اند فردوسی دراین باب یعنی مجلس سازی و وصف الحال بقدری جلورفته است که نمیتوان مدعی شد که بهتر از او میتوان گفت، و باندازه این صنعت در شاهنامه زیاد بکار رفته است که انتخاب آن خالی از اطناب و اشکال نخواهد بود، و یکی از تابلوهای اوقصه اشکبوس و دیگری مقدمه قصه بیژن و گرازان و دیگر آمدن منیژه نزد رستم، و خلاصی بیژن، و غیره و غیره است



قسم سوم - اشعار روایی، قصه سازی رمان نویسی است و البته درین قسمت هم اگر حسنات فوق الذکر دخیل شود در حقیقت جامع تمام نکات خواهد بود چنانکه شاهنامه ازین قبیل است، ولی خود این فن فی نفسه یکی از محسنات شعر و متخصصین معروفی از قبیل نظامی و وحشی و غیره داشته و در اروپا نیز چه در میان شعرای کلاسیکی و چه شعرای رومانیک این طرز شعر متداول بوده - فقط گروه اول از اولیاء همرو سایر شعرای روم تقلید نموده و بقصه سازی صرف اکتفا ورزیده و متاخرین مزایای اخلاقی و تشبیهات و احساسات و تهییجات را هم بر آن ضمیمه نموده اند علوم انسانی بوستان سعدی را با اینکه دارای حکایات و روایات است، نمیتوان یک کتاب شعر روایی و نقلی نامید، زیرا سعدی قصدش فقط بیان اخلاق و دستور معیشت عمومی بوده، اینست که نه جنبه وصفی را دارا و نه هم مرتبه نقلی و روایی را حائز است و در دو صفت اخیر از شاهنامه عقب مانده و مثنویات نظامی و وحشی و جامی و ملای روم نیز هر کدام فاقد یکی از مراتب اولیت شعری اند، مثلاً در خمسۀ نظامی احساسات و هیجانها و اخلاق عمومی کمتر و بی قدرت تر دیده میشود، در مثنوی مولوی همه چیز را با همه چیز مخلوط و ممزوج نموده و بقدری فلسفه و تحقیق

و معلومات متراکمه متنوعه را درهم ریخته است که نمیتوان استفاده ادبی بطور مطلق از آن نمود، و در همان بین هم همه قسم شعر میتوان از آن استخراج کرد بدین جهت، یعنی بعلت مشکل بودن قسمت روایی و تعسر موفقیت شاعر بتکمیل این قسم شعر، ما آنرا فقط از نقطه نظر جنبه واحد که همان نقل و روایت خشک و خالی باشد در درجه سوم قرار دادیم و این صنعت را باید از اروپائیان تقلید نموده و بیشتر در اشعار غیر منظوم بکار برد.



از این سه قسم مقصود ما و نمود کردن روح محسنات واقعی شعر و اقسام آن است و هر شاعری نظر بخلقت دماغیه اش در یکی از این فنون موفقیت حاصل نموده و معروف میشود و بندرت شاعر را خواهد جست که در تمام اقسام شعر قادر و توانا باشد، چنانچه ایرادی که بفردوسی میکنند این است که؛ او در مغازله و هیجان های عشقی دست نداشته، و اگر بعلت مفقود شدن اشعار فردوسی این ایراد را وارد بدانیم، باز نهایت افتخار او در موفقیت یافتن او بسایر درجات شعر بایستی برای او قائل شویم، فردوسی جوانی و عشق خود را در احیای نام ملت و دولت اجدادی خود منحصر نموده و موقعی برای سایر معاشقه ها نداشته است، مگر معاشقه و مغازله های ساده آنها با همسر و جفت خود، چنانکه در صدر قصه بیژن بدان اشارت میشود.

يك انسان هیچوقت بدو چیز عاشق نمیشود، همیشه عشق بیک طرف میرود و صاحب خود را هم بهمان يك طرف میبرد، اشعار عشقی چیزهایی نیستند که نام شاعر را جاودانه ضبط کنند، غزلیات سعدی هرگز بقدر بوستان او جاودانی نخواهد بود روزیکه زبان ایرانی تغییر کند، و اصطلاحات سعدی کهنه شود آرزو بوستان بآن زبان

ترجمه شده ولی قسمت غالب غزلیات او بحال خود باقی خواهند ماند. در غزل جز دو چیز ؛ دوستی مفرط و هجران سخت ، چیز دیگر یافت نمی شود ، مگر شاعر از سایر اقسام صنایع - از اخلاق خود ، از شجاعت خود ، از گذشت و بردباری قوی خود ، و از هر صفتی و هیجانی که بتواند شنونده را اساساً تکان بدهد و از تشبیهات و تابلوسازی های خوب - داخل حرفهای خود نموده و با سخت ترین ضربت حس و عاطفه و تالم و هیجان و ذوق بر مغز و قلب خواننده فروبرد ، این چنین غزلی بندرت گفته شده ، و بندرت عمومیت پیدا خواهد کرد .

غزلیات سعدی و حافظ از نقطه نظر عشق و مغالزه عمومیت ندارد . ایرانیان آنرا می پرستند ولی سایر ملل چندان آن اعتنائی نمیگذارند . مگر جائی که سعدی اخلاق عمومی و پسیکولوژی های غریب و عجیب عشقی را ، و حافظ ، فلسفه های عمیق و کلمات دقیق را ذکر مینمایند - از این دو راه است که ارو پائی اشعار مزبور را با تعجب خوانده و از آن استفاده میکنند . غزل را باید برای خود گفت و برای معشوق خواند ، ولی شعر حقیقی را باید برای دنیا گفت و برای دنیا بیدار کار گذاشت



هر شعری که شمارا تکان ندهد بان گوش ندهید ،
 هر شعری که شمارا نخنداند ، و یا بگریه نیندازد ، آنرا دور بیندازید
 هر نظاهی که بشما یغ یا چند چیز خوب تقدیر نماید ، بدان اعتنا ننمائید ،
 تا شما را يك هیجان و حسی حرکت ندهد ، بیهوده شعر نگوئید ، اول
 فکر کنید که چه چیز سابق شعر گفتن شماست ؛ آیا کسی را دوست دارید
 کسی را دشمن دارید ، مظلومید ، فقیرید ، شجاعید ، و میخواستید
 تشجیع کنید ، گله دارید ، امتنان دارید ، خبر تازه یا سرگدشت
 قشنگی بخاطر دارید ، نکته حکیمانه و فلسفه خوش و دقیقی در نظر

گرفته اید؟ چه چیزی است که شمارا و طبع شمارا میخواد هد بخود مشغول کرده و بلباس یگیاچند شعر خودش را بمردم نشان دهد، هر چیزی که هست همان را با هر قدر فکر و عقل و ذوقی که دارید، همان طور که هست بدون گرافه و با حقیقت و صدق بنظم درآورده یابه نثر بنویسید. شاعر آنست که در وقت تولد شاعر باشد، بزور علم و تتبع نمی توان شعر گفت، تقلید الفاظ و اصطلاحات بزرگان و دزدیدن مفردات و مضامین مختلفه مردم و با هم ترکیب کردن، کار زشت و نالایقی است، و نمی شود نام انرا شعر گذاشت کسی که طبع ندارد. کسی که از کودکی شاعر نیست، کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر و بزرگوار تر نیست و بالاخره کسی که هیجان و حس رقیق و عاطفه نکان دهنده ندارد، انکس نمیتواند شاعر باشد.

ولو مثل قاتنی صد هزار شعر بگوید، یا مثل فتحلی خان صبا چند کتاب پراز شعر از خود بیادگار بگذارد.

شاعر رودکی است، فردوسی است، خیام است، مسعود است، منوچهری است، سعدی است، شاعر ویگتور هوگو است، ولتر است، که در مشرق و مغرب همه جا و همه وقت جا زنده اند، فردوسی و خیام شاعر دنیا و مال همه جهان اند، ویگتور هوگو، شیلر و ولتر همه وقت از آن همه ملل بوده و خواهند بود.

ایران، فرانسه، آلمان نمی توانند آنها را بخود اختصاص دهند، چنانکه انگلیس نمی تواند شکسپیر را مختص خود بداند و عرب هم ابوالعلاء معری را باید شاعر و فیاسوف روی زمین بشناسند.